مقاله

یَمرُقونَ مِنَ الدِّینِ کَما یَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّمِیَّةِ

چنان از دین خارج شوند، آن‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود

بازخوانی رفتارهای انحرافی خوارج در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

• دکتر محمدجعفر واصف لاهیجی

اشاره: حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره خوارج فرمودند: به‌زودی در امت من گروهی خوشگفتار و بدکردار پیدا خواهند شد؛ اینان مردم را به کتاب خداوند دعوت می‌کنند و حال آنکه خودشان هیچ درکی از آن ندارند. این گروه قرآن می‌خوانند؛ لیکن از خواندنش سودی نخواهند برد. آنان از دین بیرون می‌روند، همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد. این جماعت به طرف دین نخواهند آمد؛ همچنین که تیر به طرف تیرکش باز می‌گردد، اینان بدترین مخلوقات‌اند؛ خوشا به حال آن کس که به دست این طائفه کشته گردد و یا با آنان جنگ کند و آنان را بکشد و کسی که آنان را بکشد، در نزد خداوند مقامش از آنها شایسته‌تر است.

پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در پایان سال دهم هجری، پس از اتمام مراسم حجةالوداع دو خطبه ایراد فرمودند: یکی در مکه و در سرزمین عرفه[1] و دیگری به‌هنگام بازگشت به مدینه در محلی به‌نام آبگیرخُم[2] در خطبه اول احکام شرعی و حلال و حرام را که در سال‌های رسالت وضع شده بود، مجدد تکرار و عمل به آن را سفارش و تأکید می‌کنند؛ لیکن در خطبه دوم یعنی خطبه غدیر که سرنوشت‌ساز است، طبق دستور به مسأله جانشینی پس از خود یعنی: ولایت و امامت امام علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام به‌تفصیل سخنرانی می‌کنند تا امت اسلام پس از ایشان، به بیراهه نروند و گمراه نشوند.[3]

رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه غدیر پس از معرفی ثقلین (قرآن و عترت علیهم‌السلام) و بیان جایگاه و اهمیت این دو ثقل گران‌مایه چنین می‌فرمایند:

«هیچ‌گاه از این دو پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و عقب نمایند که هلاک می‌گردید.»

همچنین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در یکی از خطبه‌ها پس از گله‌گذاری از سستی و عقب‌ماندن کوفیان و اینکه در نتیجه این سستی و بی‌همتی، عاقبت بنی‌امیه بر آنان چیره و مسلط خواهند شد، چنین می‌فرمایند: «... انْظُروا أهلَ‌بیتِ نبیِّکُمْ، فالْزَموا سَمْتَهُمْ واتَّبِعوا أثَرَهُمْ ...؛ ای مردم به اهل‌بیت پیامبرتان بنگرید و همان سمت و سویی را که آنان در آن هستند، برگزینید و در همان جهت باشید و جای پایشان را دنبال کنید. آنان هرگز شما را از راه راست هدایت، بیرون نمی‌برند و هیچ‌گاه شما را به راه پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. پس هرجا که آنان درنگ کردند، درنگ کنید و به هر جایی که آنان رفتند، شما نیز به‌همان سو بروید. در هیچ کاری بر آنان سبقت نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمایند که هلاک می‌گردید.»[4]

با آنکه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دوران رسالت و خلافت، مردم را به پیروی از قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام پیوسته سفارش و تأکید می‌کردند، با این وجود، همواره در بین اصحاب آن‌حضرات، کسانی بودند که یا خود را آگاه‌تر و داناتر و بالاتر می‌دانستند و یا از قافله مسلمین عقب مانده و موجبات هلاکت خود را فراهم می‌کردند.

• حُرقُوص‌بن زُهَیر سعدی تمیمی

حرقوص‌بن زهیر، یکی از سبقت‌گیرندگان عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. در تاریخ اسلام از حرقوص به‌نام‌های: ذوالثدیه[5]، ذوالخُوَیْصَره، شیطان‌الردهه و در بعضی منابع مخدج[6] یاد شده است.

طبری ضمن اخبار جنگ حنین که در سال هشتم هجری اندکی پس از فتح مکه رخ داد، چنین گوید: در این جنگ اموال بسیاری بهره مسلمانان شد. پس از جنگ، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عده‌ای از قریش تحت عنوان «مؤلفة قلوبهم» اموالی بخشید. در این هنگام یکی از بنی‌تمیم به‌نام حرقوص‌بن زهیر نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دیدم که به عدالت رفتار نکردی! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: من به عدالت رفتار نکردم؟ وای بر تو، اگر من به عدالت عمل نکنم، پس چه کسی می‌تواند؟ در این هنگام برخی از اصحاب خشم گرفته و کشتن او را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کردند. آن‌حضرت مانع شد و فرمود: او را واگذارید! او پیروانی خواهد داشت؛ آنان در دین فرو رفته، افراط می‌کنند تا جایی که از دین بیرون جهند!؛ همچون تیری که از کمانش بجهد.[7]

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه گوید: روزی پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشغول تقسیم غنایم بود که مردی از بنی‌تمیم که به «ذُوالخُوَیْصَره» مشهور بود، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! به عدالت رفتار کن!... آنگاه مردی از اصحاب برخاست و گفت: اجازه فرما تا گردنش را بزنم. فرمودند: «رهایش کن که به‌زودی از امثال این مرد، گروهی خوارج پیدا شوند که از دین چنان بیرون روند که تیر از کمانش؛ چون به نک پیکان بنگری، چیزی نیابی و به وسط پیکان بنگری، باز هم چیزی نیابی و چون انتهای آن را ببینی، آنگاه از چرک و خون درگذشته است.»

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «آنان (خوارج) پس از اختلاف مردم در صفین خروج می‌کنند. نمازهای شما در برابر نماز آنان کم و روزه‌های‌تان در مقابل روزه‌های آنان اندک شمرده شود. قرآن تلاوت می‌کنند؛ لیکن از ترقوه‌شان تجاوز نمی‌کند؛ یعنی چیزی از قرآن درک نمی‌کنند و نشانش وجود مردی سیاه‌چرده یا سیاه‌چشم در میان آنان است که یک دستش ناقص است.»[8]

حُرقوص در سال‌های آغازین هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلمان شد و در جنگ‌های عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جمله جنگ حنین شرکت داشت. او در جنگ‌های دوران خلیفه دوم ۲۳ – ۱۳ه.ق شرکت کرد. گویند: شهر سوق اهواز را او گشود. وی ساکن بصره بود و چون مردم بصره در شوّال سال ۳۵ هـ در مخالفت با خلیفه سوم ۳۵ – ۲۴ هـ به سوی مدینه حرکت کردند، حرقوص رهبر و سالارشان بود. وی در محاصره خانه عثمان در مدینه شرکت فعال داشت تا آنکه عثمان به قتل رسید. آنگاه او به بصره بازگشت.

• جنگ جمل اصغر

نبرد جمل به رهبری زبیربن عوّام و لطحةبن عبیدالله و عایشه، دوبار اتفاق افتاد. الف) جمل اول که در تاریخ به جمل اصغر مشهور است. این جنگ، اندکی پیش از ورود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بصره رخ داد. جملیان در این نبرد، بصره و خزانه بیت‌المال را تصرف کردند. در جمل اصغر، مردم بصره به دو گروه تقسیم شده و اکثر آنان به جملیان پیوستند. در این نبرد عثمان‌بن حنیف والی بصره از سوی امام علیه‌السلام به‌همراه حرقوص‌بن زهیر و حکیم‌بن جبله عبدی و گروهی از قبایل ساکن بصره، در برابر هجوم جملیان ایستادگی کردند؛ لیکن عاقبت شکست خورده و بصره به دست جملیان افتاد. پس از فتح، جملیان ندا دادند: هرکس را که در محاصره خانه عثمان در مدینه شرکت داشته اند، دستگیر کرده، نزد ما بیاورید تا به‌سزای اعمال‌شان برسانیم. عثمان‌بن حنیف را دستگیر کرده، بردند؛ لیکن جملیان جرأت کشتن او را نداشتند؛ ولی تمامی ریش و ابرو و حتی مژه او را کنده رهایش کردند.

گویند: عثمان‌بن حنیف از بصره بیرون رفت و در قادسیه به حضور امام علی علیه‌السلام رسید و در حال گریه گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرا با ریش فرستادی. اکنون بی‌ریش خدمت شما هستم. امام علیه‌السلام سه‌بار استرجاع کرد و فرمود: ای عثمان پاداش یافتی.[9]

به گزارش مسعودی در مروج الذهب: در جمل اصغر قریب به یک هزارتن از یاران و مدافعان امام علیه‌السلام کشته شدند. از جمله: پنجاه کس از نگهبانان بیت‌المال بصره که مردمی تسبیح‌گوی بودند. اینان نخستین کسانی بودند که در اسلام با دست بسته گردن‌شان را زدند.[10] حرقوص را نیز تحت‌الحفظ نزد جملیان بردند. خواستند او را بکشند که قوم او یعنی: بنی‌سعد از وی حمایت کردند؛ لذا آزاد شد.

• جنگ جمل اکبر

جمل اکبر صبح روز پنج‌شنبه پانزدهم جمادی‌الثانی سال ۳۶ هجری در منطقه خُرَیبه بصره آغاز شد.[11]

مورخین گویند: دو سپاه سه‌روز پیش از آغاز نبرد روز پنج‌شنبه، متوقف بودند تا شاید توافق حاصل شود. در این سه‌روز امام علیه‌السلام نمایندگانی از جمله: محمدبن ابی‌بکر، عبدالله‌بن عباس و عماربن یاسر را نزد جملیان فرستاد و آنان را دعوت به آرامش و ترک مخاصمه کرد؛ لیکن فایده نداشت. سپس زبیر را به‌تنهایی فراخواند. به گزارش مورخین، امام علیه‌السلام و زبیر چنان به هم نزدیک شدند که گردن اسب‌های‌شان کنار هم قرار گرفت. امام علیه‌السلام به زبیر فرمود: تو را فراخواندم تا سخنی را که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من و تو فرموده بودند، یادت آورم. آیا به یاد داری آن روز را که تو مرا در آغوش گرفته بودی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: زبیر؟ علی را دوست می‌داری؟ تو گفتی: چرا دوستش نداشته باشم که پسردایی من و همچون برادر من است. در این حال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ای زبیر! همانا به‌زودی تو با او جنگ خواهی کرد؛ درحالی‌که تو ستمگر باشی![12]

زبیر گفت: «انا لله وانا الیه راجعون»! آری، آری، ای علی؟ چیزی را به یادم آوردی که روزگاران از ذهنم ربوده بود. به‌خدا سوگند! هرگز با تو نخواهم جنگید. سپس زبیر به اردوگاه خود بازگشت و از جنگ کناره گرفت. پسرش عبدالله که جوانی کینه‌توز و متکبر بود، سعی کرد تا با سخنان تحریک‌آمیز پدرش را به جنگ وادارد؛ لیکن بی‌فایده بود؛ چون زبیر تصمیم خود را گرفته و از لشگرگاه به سوی صحرایی به‌نام وادی السباع روانه شد، در این هنگام شخصی به‌نام ابن‌جرموز زبیر را به‌هنگام نماز غافل‌گیرانه به قتل رساند. ابن‌جرموز با شمشیر و سر بریده زبیر نزد امام علیه‌السلام آمد تا پاداش بگیرد. امام علیه‌السلام نه‌تنها به او پاداش نداد؛ بلکه از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: قاتل پسر صفیه[13] را به آتش جهنم مژده باد!

طلحةبن عبیدالله سرنوشتی بدتر از زبیر داشت؛ زیرا مروان‌بن حکم داماد و همه‌کاره خلیفه (عثمان) در کمین او بود. مروان در فرصتی مناسب تیری به سوی طلحه پرتاب کرد که به رگ رانش خورد که از شدت خون‌ریزی مرد.

نویری درنهایةالارب گوید: ابن‌عبدالبر در الاستیعاب از قول احنف‌بن قیس نقل کرده که طلحةبن عبیدالله[14] نخستین کسی است که در جنگ جمل کشته شده است.[15]

مورخین گویند: اصحاب جمل حدود ۳۰ هزار و یاران امام علی علیه‌السلام ۲۰ هزارتن بودند. همچنین کشته‌شدگان جمل را بین ۷ تا ۱۳ هزارتن گزارش کرده‌اند. مسعودی در التنبیه والاشراف گوید: جمل اکبر به‌روز پنج‌شنبه پنجم جمادی الآخر سال ۳۶ هـ رخ داد که در آن، از جملیان ۲۳ هزار و از اصحاب امام علیه‌السلام حدود یک هزارتن کشته شدند.[16]

بیشتر کشته‌شدگان جنگ جمل در اطراف شتر عایشه بود. نویری گوید: مردم قبیله اَزد، پشگل و مدفوع شتر عایشه را برداشته می‌بوییدند و می‌گفتند: پشگل شتر مادرمان ام‌المؤمنین، از مشک هم خوش‌بوتر است.[17] چون کشته‌ها در اطراف شتر عایشه زیاد شد. امام علیه‌السلام دستور پی‌کردن شتر را دادند. بجیربن دُلَجَه از اصحاب امام علیه‌السلام به شتر نزدیک و پاهایش را قطع کرد. با کشته‌شدن شتر، جنگ پایان یافته و جملیان به طرف شهر بصره پا به فرار گذاشتند. منادی امام علیه‌السلام ندا داد: حق ندارید فراریان را تعقیب کنید و یا مجروحی را بکشید و یا داخل خانه‌ای بشوید.[18]

در نهایت جنگ جمل با کشته‌شدن دو تن از بانیان آن، یعنی طلحه و زبیر و هزاران فریب‌خورده جملی در عصر همان‌روز پنجشنبه پایان یافت. امام علیه‌السلام فردای جنگ یعنی روز جمعه در نماز جمعه بصره خطاب به بصریان فریب‌خورده چنین فرمودند: «کُنْتُمْ جُنْدَالْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَالْبَهِیمَةِ...؛ شما سپاه یک زن و از پیروان شتر بودید؛ چون صدا زد، اجابت کردید و چون پایش قطع شد، گریختید. اخلاق‌تان پست و پیمان‌تان سست و دین‌تان نفاق و آب شهرتان شور است... .»[19] سپس امام علیه‌السلام از غرق بصره در آب و آینده دردناک آن خبر می‌دهند.

• حرقوص‌بن زهیر در جنگ صفین

جنگ صفین در روزهای آخر سال ۳۶ هجری و اوایل سال ۳۷ هـ واقع شد. مورخین، جنگ صفین را از هفده تا یکصد و ده روز نوشته‌اند. علت اختلاف روایت آن است که بعضی از مورخین، از روز حرکت امام از کوفه و بازگشت آن حضرت به کوفه را در نظر داشته و بعضی، فقط روزهای حضور در صفین را و برخی دیگر فقط روزهای جنگ ماه صفر سال ۳۷ هـ را به حساب آورده‌اند.

مسعودی می‌گوید: نخستین روزی که در صفین جنگ شد، چهارشنبه اول ماه صفر سال ۳۷ هـ بود. درحالی‌که دو سپاه کوفی و شامی، بخشی از ماه محرم سال ۳۷ هـ را در صفین حضور داشتند؛ لیکن به‌جهت حرمت این ماه، جنگی رخ نداد. تنها یک بار و آن هم به‌خاطر دسترسی سپاه کوفه بر آب فرات، نزاع در گرفت. به گزارش مسعودی تعداد سپاه کوفه ۹۰ هزار و سپاه شام ۱۲۵ هزار بودند که ۲۵ هزار تن از سپاه کوفه و ۴۵ هزارتن از سپاه شام در صفین کشته شدند.[20]

در روز اول جنگ، سالار و فرمانده سپاه کوفه مالک‌اشتر و فرمانده سپاه شام، حَبیب‌بن مَسلَمه بود که تمام این روز جنگ بود. روز دوم جنگ، از کوفه هاشِم‌بن عُتْبة‌بن اَبی‌وَقّاص، ملقب به هاشم مِرقال با یاران خود به جنگ اَبواَعْوَرِ سُلَمی رفت. در این روز، عده‌ای کشته و زخمی شدند. در روز سوم صفر عماربن یاسر، فرمانده سپاه کوفه به جنگ عمروبن عاص، از شامیان رفت که عمروعاص عقب نشست. در روز چهارم محمدحنیفه، فرزند امام علیه‌السلام با عبدالله‌بن عمر، پسرخلیفه دوم روبه‌رو شدند که جنگ سختی در گرفت. عبدالله به محمد پیام داد تا با هم جنگ تن به تن کنیم. محمد پذیرفت؛ لکن امام علیه‌السلام مانع شد و خود به سوی عبدالله رفت که فرار کرد. محمد گفت: پدرجان! چرا اجازه ندادی تا با او بجنگم؟ امام علیه‌السلام فرمودند: اگر او با من روبه‌رو می‌شد، حتماً او را می‌کشتم؛ ولی در جنگ با تو، این احتمال وجود داشت که او تو را بکشد.

در روز پنجم، عبدالله‌بن عباس و ولیدبن عقبه والی کوفه در خلافت عثمان، با هم جنگیدند. در این روز عده‌ای از دو طرف کشته شدند. روز ششم، قیس، پسر سعدبن عباده انصاری از کوفه با ذوالکَلاع حِمْیَری از شام روبه‌رو شدند که تعدادی کشته و زخمی داشت. در روز سه‌شنبه هفتم صفر، مجدد مالک اشتر و همراهانش با حبیب مسلمه و همراهانش جنگیدند که تا نیم روز جنگ سختی درگرفت و عاقبت بدون پیروزی به اردوگاه خود بازگشتند.

در غروب روز هفتم، یعنی شب چهارشنبه هشتم صفر، امام علیه‌السلام در بین یاران خود فرمودند: تا کی باید با همه لشکر با این قوم جنگ نکنیم؟ لذا به خطبه ایستاد و پس از حمد و ستایش خداوند متعال و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین فرمود: آنچه را که خداوند بشکند، استحکام نخواهد یافت و آنچه را مستحکم فرماید، شکنندگان نتوانند آن را بشکنند. اگر خداوند می‌خواست، حتی دوکس از مخلوق با هم اختلاف نمی‌کردند و امت هم، درباره چیزی ستیز نمی‌کردند و بی‌فضیلت، فضل صاحب فضیلت را انکار نمی‌کرد... امشب نماز بسیار بگزارید و قرآن فراوان بخوانید و از خداوند متعال نصرت و صبوری بخواهید و فردا با تلاش و دوراندیشی با آنان شامیان روبه‌رو شوید. راست‌گفتار و درست‌کردار باشید.[21]

گویند: آن‌حضرت در شب چهارشنبه هشتم صفر تا سپیده‌دم به آرایش و آماده‌ساختن سپاه مشغول بودند. در این روز، هر قبیله از سپاه عراق در برابر همان قبیله از سپاه شام قرار داده شد؛ مثلاً ازدیان عراق، در برابر ازدیان شام و خثعمی‌های کوفه، در مقابل قبیله خثعم شام قرار گرفت؛ سپس جنگ سختی در گرفت که تا شبانگاه ادامه داشت.

• لیلةالهریر[22]

ابن ابی‌الحدید ضمن شرح خطبه ۳۵ نهج‌البلاغه از کتاب «وقعة صفین» نَصْربن مُزاحم مِنْقَری، متوفی ۲۱۲ هـ نقل کرده، گوید: علی علیه‌السلام سپیده‌دم صبح روز دهم صفر سال ۳۷ هجری[23]، با لشکر عراق آهنگ سپاه شام کرد. جنگ در این روز تا نیمه‌های شب ادامه داشت. در پایان این شب، امام علیه‌السلام خطاب به کوفیان فرمود: ای مردم! می‌بینید که کار شما و دشمنان‌تان به کجا کشیده است. از آنان جز نفسی باقی نمانده است ... و من به‌خواست خدای متعال، پگاه فردا بر ایشان حمله می‌برم و آنان را در پیشگاه خدای متعال به محاکمه می‌کشانم. جاسوسان معاویه، سخنان و عزم و اراده امام علیه‌السلام را به او خبر دادند. وی دست‌پاچه شده عمروعاص را طلب کرد و گفت: ای عمرو! چه باید کرد؟ عمروعاص بر نیزه‌کردن قرآن را پیشنهاد داد. معاویه بی‌درنگ ارزش این پیشنهاد را دریافت و دستور داد تا شبانه قرآن‌ها را بر نیزه استوار کنند؛ چون صبح شد، کوفیان با منظره عجیبی روبه‌رو شدند. گویند: شامیان حدود پانصد قرآن را بر نیزه بالا بردند و در جلوی سپاه معاویه در معرض دید کوفیان قرار دادند. طفیل‌بن ادهم و چندتن دیگر از سپاه شام، فریاد زدند: ای گروه عرب! ای مردم عراق! الله، الله نسبت به زنان و دختران و کودکان‌مان از دست رومیان و ایرانیان و ترکان. اگر کشته شوید، می‌دانید فردا روز چه بر سرشان خواهد آمد؟ اکنون کتاب خدا بین ما و شما حَکَم باشد؛ هرچه خداوند در کتاب کریمش فرمان دهد، اجرا خواهیم کرد.

چون این سخنان و مانند آن به گوش عراقیان رسید، گفت‌وگو بین‌شان بسیار شد، امام علیه‌السلام که متوجه مکر معاویه و یار دیرینش عمروعاص شده بود، فرمود: بارالها خوب می‌دانی که قصد اینان قرآن و داوری قرآن نیست. بارالها تو خود میان ما و اینان داوری فرما.

ادامه در صفحه بعد